

فلسفه علم کلام در اندیشه استاد مطهری

مسلم محمدی*

استادیار دانشکده فقه و فلسفه پردیس قم، دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۸۹/۸/۱۴؛ تاریخ تصویب: ۹۰/۲/۲۷)

چکیده

فلسفه علم کلام، نگاه بیرونی به علمی است که به مبادی تصویری و تصدیقی مانند تعریف، موضوع، زمینه‌های پیدایش، رویکردها، ادوار و مراحل تاریخی و دیگر معیارهای کلی می‌پردازد. از نظر استاد مطهری هویت معرفتی علم کلام، به‌منزله دانشی کاملاً اسلامی، تبیین استدلال و دفاع از شبهه‌های دینی است. در این پژوهش اثبات خواهد شد که در تعریف استاد مطهری مهم‌ترین وجه اثباتی خاصیت تبیینی علم کلام بر مبنای تعریف‌های ارائه شده از سوی دیگر اندیشمندان اسلامی است. ایشان برخلاف بسیاری از متکلمان متقدم و معاصر، برای علم کلام موضوع واحدی قائل نیست، بلکه موضوع آن را عقاید اسلامی و اصول دین می‌داند که غرض و هدف مشترک، وجه جامع آنهاست. از دیگر نگرش‌های ایشان در فلسفه علم کلام، دوسویه بودن مرادفات فلسفه و کلام است؛ چراکه از یک‌سو کلام، فلسفه را وادار به پذیرش مسائل جدیدی نمود و از سوی دیگر، فلسفه موجب گسترش درخور توجه دایره علم کلام شد.

همچنین، از منظر ایشان، شاخصه کلام شیعه، اجلا دو جنبه عقلی و نقلی است؛ زیرا از یک‌سو از بطن حدیث برخاسته، و از سوی دیگر، با فلسفه آمیخته است.

واژگان کلیدی

علم کلام، استاد مطهری، متکلمان، فلسفه علم کلام، عقاید دینی.

مقدمه

علم کلام به منزله علم پردازنده و اثبات‌گر بنیادی‌ترین آموزه‌های دینی، در طول تاریخ حیات اسلام همواره درخور توجه جدی بوده است. اعم از اینکه به صورت رسمی مورد نظر باشد یا صرف بحث‌های استدلالی و برهانی که در قرآن کریم و طی حیات رسول اکرم ۶ در حوزه ذات، صفات، افعال الهی و دیگر باورهای اعتقادی مطرح می‌شد.

این تحقیق برآن است تا فلسفه علم کلام را به منزله یکی از فلسفه‌های مضاف دوران معاصر که درخور توجه متألهان مسیحی و متکلمان اسلامی است، از جهاتی بررسی نموده و به برخی پرسش‌های بیرونی این علم مانند اهمیت، موضوع، تعریف، تاریخچه و برخی دیگر از اصول بنیادین پاسخ گوید. دست‌مایه این تحقیق، مبادی پیش‌گفته در آثار علامه استاد مطهری است.

برگزیدن آرای استاد مطهری در این پژوهش، مبتنی بر علل زیر است:

۱. استاد مطهری در طول حیات علمی و اجتماعی خود همواره بر تبیین منطقی، توأم با اعتدال واقعیت‌های دینی تأکید کرده و به شدت از افراط و تفریط به دور است؛
۲. جامعیت ایشان در علوم عقلی و نقلی، دلیل دیگر در این گزینش بوده است؛ چراکه هم در فهم تفسیر آیات و روایات و هم در مشارب گوناگون فلسفه اسلامی صاحب نظر بوده، در هر دو زمینه، آثار ارزشمندی از خود به جای نهاده‌اند؛
۳. در آثار ایشان، به تمام زوایا و ابعاد فلسفه علم کلام، به صورت جزئی، توجه شده است و از این رو، می‌توان آن را نگاه بیرونی و معرفت‌شناسانه ایشان به علم کلام دانست.

اهمیت علم کلام

نخست باید خاستگاه علم کلام در دین اسلام و کلام وحی را از اصطلاح الهیات یا تتولوژی در دنیای غرب جدا کرد؛ زیرا، این دو هم در تعریف و هم در گستره، تفاوت‌های

اساسی‌ای با یکدیگر دارند.^۱

قرآن کریم ایمان را بر پایه تعقل و تفکر بنا نهاده، شناخت را لازمه ایمان و اعتقاد دانسته است و تعبد صرف را برای وصول به ایمان کافی نمی‌داند؛ بنابراین، منطقی‌اً باید در اصول دین تحقیق کرد. مثلاً در خصوص ایمان وحدانیت وجود خداوند و نبوت حضرت محمد^۶ و مسائل مهمی مانند آن، باید به شیوه‌ای منطقی تحقیق کرد تا به حقیقت پی برد، اهمیت این موضوع باعث پایه‌گذاری علم اصول دین از همان قرن اول شد (مطهری، ۱۳۶۸، ص ۱۸).

اهمیت علم کلام در قول و فعل بزرگان دین به وضوح مشهود است، پیامبر اکرم^۶ فرمودند: خداشناسی، رأس همه دانش‌هاست (صدق، ۱۳۸، باب ۴۰، روایت ۵). امام صادق^۷ نیز می‌فرمایند: برترین و واجب‌ترین فرائض بر انسان، معرفت پروردگار است (مجلسی، ۴۰۴، ج ۴، ص ۵۴).

استاد مطهری، احترام فوق‌العاده امام صادق^۷ به هشام‌بن‌حکم را، دلیلی آشکار بر اهمیت این علم می‌داند.

همه برجستگی هشام‌بن‌حکم^۲ در علم کلام بود. امام صادق^۷ او را که در آن وقت، جوانی نوخط بود، از سایر اصحاب گرامی‌تر داشته، بالادست دیگران می‌نشانده. در تفسیر این عمل امام، همگان اتفاق نظر دارند که علت این تجلیل‌ها، فقط، متکلم بودن هشام بوده است.

امام صادق^۷ با مقدم داشتن هشام متکلم بر ارباب فقه و حدیث، درحقیقت می‌خواست بر ارزش بحث‌های اعتقادی بیافزاید و کلام را در جایگاهی فراتر از فقه و حدیث بنشانده. بدیهی است این‌گونه رفتارهای ائمه اطهار، در ترویج علم کلام و کلامی و فلسفی شدن عقل

۱. الهیات یا تئولوژی (Theologia) در اصل، واژه‌ای یونانی است که درباره خدا و شالوده ایمان بحث می‌کند (فرهنگ آکسفورد، واژه تئولوژی) و حتی اصطلاح الهیات در فرهنگ و تفکر مسلمانان، از همان کلمه تئولوژی غربی گرفته شده، البته دایره مباحث الهیات در کلام اسلامی، حتی در کاربرد گسترده آن، محدودتر از اصطلاح الهیات مسیحی است؛ زیرا در الهیات مسیحی، مباحثی که جنبه اخلاقی و حقوقی دارد نیز، مطرح است (ربانی گلپایگانی، دانشنامه کلام اسلامی، مدخل الهیات).

۲. همچنین درباره ایشان فرمودند: هذا ناصرنا بقلبه ولسانه ویده (صدر، تأسیس الشیعه، ص ۳۶).

شیعی تأثیر بسزایی داشته است (مطهری، ۱۳۶۸، صص ۶۶-۶۹).

علل پیدایش علم کلام

خاستگاه اسلامی علم کلام، نکته‌ای بسیار با اهمیت در نظر استاد مطهری است تا مرز آن با الهیات مسیحی و برخی از رویکردهای اعتقادی دیگر در ادیان ابراهیمی، به روشنی متمایز باشد. به‌ویژه حتی نامگذاری این علم با عنوان و اصطلاح کلام، به هریک از علل چهارگانه پیش رو، موضوعیت و فلسفه خاص خود را دارد.

استاد علم کلام را چنین تعریف کرده است: علم کلام، علمی صد در صد اسلامی است. کلام مربوط است به تحقیق در اصول عقاید اسلامی و دفاع از آنها، اعم از آنکه مسئله اعتقادی از عقلیات محض باشد مانند مسائل مربوط به توحید و صفات خداوند، یا از نقلیاتی باشد که اعتقاد و عدم اعتقاد به آن، در سرنوشت انسان مؤثر است؛ مانند مسئله امامت از نظر شیعه؛ از این رو، علم کلام به عقلی و نقلی تقسیم می‌شود.

پیدایش علم کلام در دینی مانند اسلام که مسائل زیادی درباره مبدأ، معاد، انسان و جهان مطرح کرده است، و در اجتماعی مانند اجتماع اسلامی قرون اولیه اسلامی که یک نشاط علمی نیرومند بر آن حکومت می‌کرد طبیعی و ضروری است (همان، ۱۳۶۲، ص ۵۱۷).

اولین مسئله بحث برانگیز در بین مسلمانان جبر و اختیار و سپس بحث قضا و قدر بوده، از آن جهت که به انسان مربوطند جبر و اختیار و از جهتی که به خدا مربوط می‌شوند، قضا و قدر نامیده می‌شوند. شکل‌گیری این بحث‌ها نیز، بسیار طبیعی بود؛ زیرا هر انسان متفکری به مسائل مرتبط با سرنوشت خود علاقه‌مند است.

پیوستن اقوام و ملل مختلف به اسلام با یک سلسله افکار و اندیشه‌های خاص، و هم‌زیستی مسلمین با پیروان ادیان دیگر مانند یهودیان، مسیحیان، مجوسیان و صابئین، و برپایی مجادلات و مباحثات مذهبی بین مسلمانان و فرقه‌های مزبور، و پیدایش گروهی ضد دین، به نام زنادقه در جهان اسلام، با توجه به آزادی‌ای که خلفای عباسی داده بودند، و پیدایش فلسفه در عالم اسلام که به نوبه خود شک و شبهه برانگیز بود، موجب شد، ضرورت تحقیق در مبانی ایمانی اسلام و دفاع از آنها در بین مسلمانان، بیش از پیش، احساس شود و

متکلمان برجسته‌ای در قرن‌های دوم، سوم و چهارم ظهور کنند (همان، ۱۳۶۲، ص ۵۱۷؛ ۱۳۷۰، ص ۳۶؛ ۱۳۶۸، ص ۱۸).

البته مستشرقین معمولاً برای نفی اصالت علوم و معارف اسلامی، می‌کوشند به هر نحو ممکن، برای همه علوم که در میان مسلمین پدید آمده است، ریشه‌ای خارج از دنیای اسلام به‌خصوص از دنیای مسیحیت بیابند؛ از این رو، سعی دارند ریشه اصلی علم کلام را خارج از حوزه تفکر علمای مسلمان بدانند (همان، ۱۳۶۸، ص ۲۰).

وجه نامگذاری علم کلام

مورخان برای نامگذاری علم اصول دین به نام علم کلام^۱، چند علت برمی‌شمارند:

۱. به دلیل رواج علم نوظهور منطق، واژه کلام به معنای سخن، مقابل منطق به معنای نطق برگزیده شد^۲؛
۲. چون زیاد به مجادله و مباحثه می‌پرداختند، متکلم خوانده شدند.
۳. به جهت افزودن قدرت استدلال به متکلم؛
۴. به دلیل آغاز شدن کلام عالمان این علم در کتب مربوط به آن با تعبیراتی همچون، الکلام فی کذا؛
۵. چون این علم درباره مباحثی سخن می‌گفت که به عقیده اهل حدیث، باید درباره آنها سکوت کرد؛

۶. بعضی گفته‌اند این نام، آنگاه به میان آمده که بحث مخلوق بودن یا نبودن کلام‌الله یعنی قرآن مجید، بین مسلمین مطرح و صف‌آرایی شدیدی شد و عده بسیاری کشته شدند و به

۱. البته برخی به جای عنوان کلام، از نام‌های دیگری که برای این علم است استفاده کرده‌اند، علم اصول دین را خواجه طوسی در مقدمه نقدالمحصل و ابن میثم در مقدمه قواعدالمرام و فقه‌اکبر را تفتازانی در شرح المقاصد به کار برده است.

۲. شهرستانی علت این نامگذاری را، رقابت فلسفه با کلام می‌داند؛ زیرا از آنجا که نام یکی از فنون فلسفه، منطق است نام کلام که مترادف این واژه است را انتخاب کردند (شهرستانی، الملل والنحل، ج ۱، ص ۳۰).

همین مناسبت، آن دوره را دوره محنت نامیدند؛ چون در این دوره، اکثر مباحثات اصول دینی در خصوص حدوث و قدم قرآن مجید که کلام الله^۱ است، بیان می‌شد (مطهری، ۱۳۷۰، صص ۳۶-۳۷؛ ۱۳۶۸، صص ۱۷-۲۴).^۲

شاید بتوان، مشهورترین و رایج‌ترین دیدگاه را همین نظریه اخیر دانست که علم کلام ریشه در اختلاف قدم و حدوث قرآن دارد،^۳ البته درباره ادعای مزبور باید بیشتر تأمل کرد؛ زیرا این داستان در زمان مأمون و متوکل شکل گرفت، حال آنکه در زمان امام صادق^۷ نیز در موارد متعددی، از این عنوان در مناظرات و مباحث اعتقادی استفاده شده است؛ مثلاً امام صادق^۷، پس از مناظره هشام با مرد شامی، او را تحسین و درباره‌اش فرمود: *مثلک فلی تکلم الناس* (کلینی، ۱۳۶۵، کتاب الحجّة، باب اول، روایت ۴) یا در بیان دیگری می‌فرمایند: *ای ما کم والکلام فی الله... (صدوق، ۱۳۸۹، باب ۶۷، روایت ۱۷) ابن ابی العوجا نیز، خطاب به امام صادق^۷ می‌گوید: افتاذن لی فی الکلام؟ و امام فرمود: «تکلم بما شئت» (همان، باب ۳۶، روایت ۴). حتی اگر دو کلام آخر را، به معنای تحت اللفظی سخن گفتن بدانیم، کلام اول که در وصف هشام است یقیناً ناظر به علم اصول عقاید*

۱. به اعتقاد معتزله، کلام الهی، مخلوق و حادث است و اعتقاد به قدمت آن کفر است و از دیگر سو، اهل حدیث آن را قدیم دانسته و باور به حدوث کلام الهی را عملی شرک‌آلود می‌شمردند. کار تا آنجا بالا گرفت که مأمون، به کارگزاران حکومتی در بلاد بخشنامه‌ای نوشت که هرکس به قدمت قرآن معتقد باشد او را کیفر دهند، احمد بن حنبل رهبر اهل حدیث به جرم همین اعتقاد، به زندان افتاد. همچنین در زمان واثق، در جریان مبادله اسرا در جنگ بیزانس، آنهایی که به حدوث قرآن معتقد نبودند، به اعتبار خروج از دین، باز نمی‌ستادند و باید در اسارت باقی می‌ماندند. این روال از زمان منصور آغاز گردید و در دوران حکومتی مأمون، معتصم و واثق به اوج خود رسید، تا اینکه در دوران متوکل، داستان به گونه‌ای دیگر رقم خورد و نظریه قدیم بودن قرآن، به رهبری اهل حدیث، اوج گرفت، و جنگ با معتزله شدت یافت، متوکل کتاب‌هایشان را طعمه حریق نمود، عملاً معتزله رو به انقراض نهاد (ر.ک: صابری، تاریخ فرق اسلامی، ج ۱، صص ۱۳۴-۱۴۲).

۲. علامه طباطبایی (طباطبایی، ۱۳۷۱، ص ۳۳۰) و حضرت امام خمینی (خمینی، ۱۳۶۲، ص ۱۹) نیز، همین نظر اخیر را پذیرفته‌اند.

۳. کسانی مانند ایچی در المواقف، ص ۹، تفتازانی در شرح المقاصد ج ۱، ص ۱۶۴ و برخی دیگر از متکلمین به این دیدگاه معتقداند.

است.

البته شاید بتوان وجه جمع این تنافی را در این نکته دانست که در زمان مأمون و متکلم، این عنوان شیوع بیشتری پیدا کرد.

موضوع علم کلام

با توجه به تعریف خاص موضوع در منطق، موضوع علم کلام، یکی از چالش‌های رایج بین متألهان، از گذشته تاکنون است؛ از این رو، در این بخش، پس از درج رایج‌ترین تعاریفی که قدما، متأخرین و معاصرین از این علم ارائه داده‌اند، به تحلیل تعریف استاد مطهری در این باره خواهیم پرداخت (ر.ک: ربانی گلپایگانی، ۱۳۸۷، صص ۲۷-۳۶). تعاریف ارائه شده از موضوع علم کلام عبارتند از:

۱. هستی به‌طور مطلق، موجودبماهو موجود است (ر.ک: ایجی، ۱۳۲۵، صص ۷-۸؛ تفتازانی، ۱۴۰۹، ص ۷۶)؛ این دیدگاه رنگ و بوی فلسفی به خود گرفته است.^۱
۲. معارفی که در طریق اثبات عقاید دینی قرار می‌گیرد (ر.ک: ایجی، ۱۳۲۵، ص ۷)؛ در این تعریف، میان عقاید دینی با راه اثبات آن، خلطی آشکار صورت گرفته است.
۳. وجود خداوند و وجود ممکنات؛ برخی از قدما باور داشتند که وجه مشترک آن دو، حقیقت وجود است (ر.ک: ایجی، ۱۳۲۵، ص ۹؛ تفتازانی، ۱۴۰۹، ص ۸۰۱). ممکنات، به منزله تجلی فعل خداوند، به صورت مستقیم، در کلام، موضوع بحث قرار نمی‌گیرد.
۴. ذات و صفات الهی (ر.ک: ایجی، ۱۳۲۵، ص ۷؛ تفتازانی، ۱۴۰۹، ص ۱۸۰) بسیاری از متقدمین، متأخرین و معاصرین، این تعریف را پذیرفته‌اند.
۵. عقاید ایمانی و اوضاع شریعت (ر.ک: لاهیجی، ۱۳۸۳، ص ۴۲)، این تعریف، به دیدگاه استاد مطهری نزدیک است.

۱. معتقدان به این نظریه، برای متمایز شدن آن از مذهب فلسفه اول، قد علم سلسله قانیه الاسلام را به آن افزودند (ر.ک: لاهیجی، گوهر مراد، ص ۴۳).

دیدگاه استاد مطهری

استاد مطهری جزء آخرین دسته‌ای است، که مفهوم واحدی را موضوع علم کلام ندانسته، بلکه عقاید اسلامی و اصول دین را موضوع آن می‌داند.

اشکال وارد به نظر ایشان این است که وجه جامع و وحدت این امور متعدد، یعنی عقاید و اصول دین چیست؟ همان که در مسائل یک علم، از عوارض ذاتی آن بحث می‌شود.

ایشان با التفات به این اشکال، و در راستای دفع دخل مقدر، غرض واحد را، وجه جامع مسائل علم کلام می‌داند و می‌گوید: علومی که مسائل آنها وحدت واقعی دارند چنین است، ولی مانعی ندارد علمی داشته باشیم که وحدت مسائل آن اعتباری باشد و موضوعات متعدد و متباین داشته باشد و غرض و هدفی مشترک، منشأ این وحدت، اعتبار شده باشد.

علم کلام از نوع دوم است، یعنی وحدت مسائل کلامی، وحدت ذاتی و نوعی نیست؛ بلکه وحدت اعتباری است؛ از این رو، جست‌وجوی موضوع واحد برای علم کلام ضروری نیست.

علومی که وحدت مسائل آنها وحدت ذاتی است، امکان ندارد که از نظر مسائل متداخل باشند، یعنی برخی مسائل میان آنها مشترک باشد. ولی مسائل علمی که وحدت مسائل اعتباری است، می‌تواند با علمی که وحدت مسائل ذاتی است، متداخل باشند. علت تداخل مسائل فلسفی و کلام و یا مسائل روانشناسی و کلام و یا مسائل اجتماعی و کلام همین است. برخی از علمای اسلامی به اشتباه درصدد یافتن موضوع و تعریفی نظیر موضوع و تعریف علوم فلسفی برای علم کلام بوده، دیدگاه‌های مختلفی در این زمینه ارائه کرده‌اند؛ زیرا موضوع مشخص داشتن مربوط به علومی است که مسائل آن علوم، وحدت ذاتی دارند، اما علومی که مسائل آنها وحدت اعتباری دارند نمی‌توانند موضوع واحدی داشته باشند (مطهری، ۱۳۶۸، صص ۲۲-۲۳).

البته برخی همچنان این ایراد را بر ایشان وارد دانسته‌اند، لاقلاً از این باب که وحدت مسائل کلام را اعتباری و امر جامع آنها را صرفاً غرض و هدف مشترک دانسته است، به‌ویژه در مقایسه با محقق طوسی که وجه جامع آنها را، انتساب موضوعات متعدد به مبدأ واحد یعنی خدائشناسی می‌داند (ر.ک: مطهری، ۱۳۸۷، صص ۳۲-۳۳)، که به نظر ایراد قابل تأملی است که از یک سو موضوع واحد، محوریت نداشته باشند و لاقلاً وجه جامعی نیز برای آنها در نظر گرفته نشود.

اما در این وادی به نظر می‌آید استاد مطهری از نظریات اصولی و فلسفی اساتید خود حضرت امام خمینی و علامه طباطبایی متأثر باشد که آنان نیز وحدت بخش مسائل را، امری غیر از موضوع واحد می‌دانند، با فحص دقیق و کاوش عمیق برمی‌آید که اختلافات جدی میان اندیشمندان در این باره هست که علوم حقیقی و علوم اعتباری از نظر وحدت و کثرت موضوع چه تفاوتی باهم دارند؟ (ر.ک: قراملکی، ۱۳۸۳، ص ۵۱؛ همان، ۱۳۷۱، صص ۱۲۳-۱۵۸).

تعریف علم کلام

برای علم کلام نیز تعاریف گوناگونی ارائه شده است (ر.ک: ربانی گلپایگانی، ۱۳۸۷، صص ۶۱-۶۶)، از جمله آنها:

۱. علم احتجاج و اقامه دلایل عقلی بر عقاید دینی و ابطال نظر مخالفان (فارابی، ۱۹۹۱، ص ۴۱؛ ابن خلدون، ۱۳۷۵، صص ۹۳۴-۹۳۵).
۲. علمی که از اصول عقاید و اصول دین بحث می‌کند (بحرانی، ۱۴۰۶، ص ۲۰).
۳. علمی که درباره ذات، صفات، افعال الهی و متعلقات آن بحث می‌کند (جرجانی، بی‌تا، ص ۸۰).
۴. علمی که به انسان، توانایی استدلالی اثبات عقاید دینی را می‌دهد (ایچی، ۱۳۲۵، ص ۷).
۵. علم به قواعد شرعی اعتقادی از طریق دلایل یقینی (تفتازانی، ۱۴۰۹، ص ۱۶۵).
۶. صناعت نظری اثبات‌کننده عقاید دینی و دفع‌کننده شبهات آنها (لاهیجی، ۱۴۲۵، ص ۴۱).

دیدگاه استاد مطهری

علم کلام علمی است که درباره عقاید اسلامی، یعنی آنچه از نظر اسلام باید بدان معتقد بود و ایمان داشت بحث می‌کند، به این نحو که درباره آنها توضیح داده، استدلال کرده و از آنها دفاع می‌نماید (مطهری، ۱۳۶۸، ص ۱۵). به بیان دیگر، علمی است که درباره اصول دین اسلام بحث می‌کند، به این نحو که چه چیز از اصول دین است؟ چگونه و با چه دلیل اثبات می‌شود؟ جواب شکوک و شبهاتی که درباره آن وارد می‌شود چیست؟ (همان، ۱۳۶۸، ص ۲۲). شبیه این دیدگاه را در آثار دیگر خود نیز مطرح می‌کند که کلام مربوط است به تحقیق در اصول عقاید اسلامی و دفاع از آنها (مطهری، ۱۳۶۲، ص ۵۱۷؛ همان، ۱۳۶۸، صص ۳۷-۳۸).

تعریف استاد، چند وظیفه سنگین را برای علم کلام برمی‌شمارد: معرفی اصول دین و توضیح آنها؛ استدلال بر عقاید دینی و تلاش بر اثبات آنها؛ دفاع از عقاید دینی و دفع

شبهات و ایرادات وارد بر آن.

معرفی و توضیح اصول دین به منزله رکن اول این تعریف، مهم‌ترین وجه اثباتی آن است که آن را از دیگر تعاریف علم کلام، متمایز نموده و هویت معرفتی خاصی به آن بخشیده (همان، ۱۳۸۷، ص ۶۵)؛ زیرا منشأ بسیاری از ایرادات و تفسیرهای نادرست از عقاید دینی، عدم فهم دقیق این آموزه‌هاست که متکلم، موظف به تبیین صحیح آنهاست.

تأکید بر ماهیت معرفتی علم کلام در تبیین آموزه‌های دینی، در وجوه سه‌گانه تعریف استاد مطهری، ناظر بر دغدغه‌های اجتماعی و هنجاری ایشان است که همواره از عدم ارائه چهره ناب و گوهر دین در ادوار مختلف تاریخ و تأثیرات سوء آن بر باورهای مردم، دل‌پرسوزی دارد. در مقدمه عدل الهی در این باره زبان به شکایت می‌گشاید:

این بنده از حدود بیست‌سال پیش که قلم به‌دست گرفته، مقاله یا کتاب نوشته‌ام، تنها چیزی که در همه نوشته‌هایم آن را هدف قرار داده‌ام، حل مشکلات و پاسخگویی به سؤالاتی است که در زمینه مسائل اسلامی، در عصر مطرح است... هدف کلی از همه این‌ها یک چیز بوده و بس، دین مقدس اسلام دینی ناشناخته است، حقایق این دین به تدریج در نظر مردم، واژگون شده است، و علت اساسی گریز گروهی از مردم، تعلیمات غلطی است که به این نام داده می‌شود (مطهری، ۱۳۷۲، صص ۱۴-۱۵).

پس، با توجه به تحلیل ارائه شده می‌توان بر جسته‌ترین نکته معرفتی استاد در تعریف علم کلام را، تبیین و توضیح آموزه‌های دین دانست.^۱

تطور مسائل علم کلام

در علل پیدایش و گسترش علم کلام، زمینه‌های مختلف داخلی و خارجی اعم از اعتقادی، فرهنگی و ارتباط مسلمین با دیگر ملل و مکاتب، مؤثر بوده است (ر.ک: جبرئیلی،

۱. البته ایشان، در اثر دیگری، با شمردن دو وظیفه برای علم کلام، آنها را، خاستگاه پیدایش کلام جدید می‌داند: یکی دفاع و رد شبهات بر اصول و فروع اسلام، و دیگری بیان یک سلسله تأییدات برای آنها. در ادامه تصریح می‌کند از همین جاست که باید علم کلام جدید تأسیس شود؛ زیرا در عصر ما، هم شبهاتی پیدا شده که در قدیم نبوده و هم تأییداتی که از مختصات پیشرفت‌های علمی جدید است (مطهری، ۱۳۶۱، ص ۴۹). از نظر ایشان شباهت کلام قدیم و جدید، در اهداف، غایات و تفاوت در دلایل و شبهات است.

۱۳۸۵، صص ۱۴۵-۱۴۷).

شهرستانی، نیمه دوم قرن اول و نیمه اول قرن دوم را آغاز تدوین و نگارش رساله‌های کلامی می‌داند. و زمان رونقِ بحث‌های کلامی در دوره عباسیان به دست معتزله و پس از مطالعه کتب فلسفی یونانیان بود (شهرستانی، ۱۴۲۱، ص ۴۶؛ صص ۳۰-۳۲).

علامه طباطبایی، زمان گسترش بحث‌های کلامی را، عهد خلافت عمر می‌داند به علت اینکه آن دوران، زمان اختلاط مسلمانان با دیگر فرهنگ‌ها و ادیان بود (طباطبایی، ۱۳۷۱، ص ۲۷۶).

استاد مطهری علم کلام را به دوره‌ای خاص از تاریخ اسلام محدود نمی‌داند، بلکه سیری تکاملی را در این خصوص در نظر می‌گیرد، او معتقد است که این سیره با بعثت پیامبر اسلام و به ویژه نزول قرآن کریم، آغاز و با فراز و فرودهای اعتقادی مسلمین در ادوار مختلف حیات اسلام، توسعه و گسترش یافته است.^۱

از نظر ایشان، این سیر، همچنان ادامه می‌یابد تا به امروز که کلام جدید را نیز، باید در ادامه همان روند تکاملی دانست.

سلسله مراتب تاریخی پیدایش و گسترش علم کلام را به صورت رسمی و غیر رسمی از منظر استاد می‌توان این گونه تفکیک و تصویر نمود:

بحث‌های استدلالی درباره اصول اسلامی از خود قرآن کریم آغاز شده است. قرآن، رسماً به برخی از مسائل اعتقادی از قبیل توحید و معاد و نبوت استدلال کرده، برهان اقامه می‌نماید و از مخالفان، حجت و برهان مطالبه می‌کند: ﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾. قرآن در آنچه باید به آن مؤمن و معتقد بود و آنرا شناخت تعبد را کافی نمی‌داند و ایمان را بر پایه تعقل و تفکر بنا نهاده و بر آن است تا مردم در مسائل اعتقادی، اندیشه خود را به کار گیرند.

در سخنان رسول اکرم^۶ و به خصوص در خطبه‌های امیرمؤمنان علی^۷ نیز این مباحث، تعقیب و تفسیر شده است، این جهت باعث شد که علم اصول دین از همان قرون اول پایه‌گذاری شود.

۱. علامه اقبال لاهوری نیز آغاز این گونه مباحث را از زمان پیامبر^۶ می‌داند (اقبال لاهوری، احیای فکر دینی، ص ۵).

قطعا اولین کسی که به تجزیه و تحلیل مسائل عقلی اسلامی پرداخت و مسائلی درباره ذات و صفات باری، وحدت و کثرت، قدم و حدوث، متناهی و غیرمتناهی، جبر و اختیار و بساطت و ترکیب و غیره بحث‌های عمیقی را مطرح کرد امیرمؤمنان علی^۷ است. و همواره شیعه به‌همین دلیل در علوم عقلی بر غیرشیعه تقدم داشته است، آن بحث‌ها که رنگ و بوی وحی دارد با روش‌های کلامی معتزلی و اشعری و حتی کلام‌های برخی علمای شیعی که تحت تأثیر متکلمان عصر خود بوده‌اند، کاملاً متفاوت است.

اولین مسئله‌ای که به‌منزله اصل اعتقادی در بین مسلمانان مطرح شد، مسئله کفر فاسق بود که خوارج در نیمه اول آن را مطرح کردند.

در نیمه دوم قرن اول، پاره‌ای مسائل کلامی از قبیل بحث جبر و اختیار و بحث عدل در بین مسلمانان مطرح بوده و شاید نخستین حوزه رسمی این مباحث، درس حسن بصری است. معبد جهنی و غیلان دمشقی در نیمه دوم قرن اول، از اختیار انسان دفاع کردند، آنان مقابل طرفداران عقیده جبر بودند، معتقدان به اختیار، به قدری، و منکران آن به نام جبری معروف شدند.

پس از این اختلاف، در همان نیمه اول قرن دوم، عقیده وحدت صفات و ذات، از طرف جهم‌بن صفوان مطرح شد.

آنگاه اصل بن عطاء و عمرو بن عبید به‌منزله پایه‌گذاران مکتب معتزله، عقیده آزادی و اختیار را مطرح کردند و درباره کفر یا ایمان فاسق، برای اولین بار عقیده منزله بن‌المنزلی^۷ را بیان نمودند. به‌تدریج دامنه اختلاف این دودسته به سلسله مسائلی دیگر در الهیات، طبیعیات اجتماعیات و برخی مسائل مربوط به انسان و معاد کشیده شد. قدریون در این دوره‌ها به نام معتزله خوانده شدند و جبریون به نام اشاعره.

صف‌آرایی میان بحث‌های کلامی، بعدها توسعه پیدا کرد و به بسیاری از مسائل فلسفی، از قبیل بحث در جواهر و اعراض، ترکیب جسم از اجزای لایتجزا، مسئله خلأ و غیره کشیده شد؛ زیرا متکلمین طرح این مسائل را، به‌منزله مقدمه‌ای برای مسائل مربوط به اصول دین، به‌خصوص مسائل مربوط به مبدأ و معاد لازم می‌شمردند (مطهری، ۱۳۶۸، صص ۱۷-۲۰ و ۶۶-۶۷).

البته درباره کلام شیعی با ویژگی‌های خاص خود، افزون بر علی^۷، در دوران ائمه: به‌ویژه

امام صادق^۷ و امام رضا^۷ نیز، مباحث کلامی در مناظره با دیگر فرق اسلامی و ادیان مطرح شد و شاگردانی نیز در این خصوص تربیت نمودند.

مستشرقان و اسلام‌شناسان غربی و شرقی، همه این جریانات را که ائمه اطهار: در راه احیای بحث‌های عقلی در امور اعتقادی دینی بنیان نهاده‌اند، نادیده می‌گیرند (همان، ۱۳۶۸، صص ۶۶-۶۹، همان، ۱۳۶۲، صص ۵۱۹-۵۲۱).

وجه ممیزه کلام شیعه و اهل سنت

شیعه همان‌طور که در فروع احکام، استقلال داشت، در اصول و مسائل کلامی فلسفی نیز کاملاً مستقل بود. در مکتب کلامی و فلسفی شیعی، مسائل عدل و توحید مطرح و عمیق‌ترین نظریات ابراز گردید. در چهار مسئله معروف عدل، عقل، استطاعت و حکمت، از معتزله حمایت شد و از این‌رو جزو عدلیه به‌شمار آمد. ولی در مکتب شیعه، مفهوم هر یک از این چهار مسئله با آنچه معتزله به آن معتقد بودند تفاوت‌هایی داشت (همان، ۱۳۷۲، ص ۲۸).

علامه طباطبایی نیز دلیل یکسان نبودن روش معتزله با شیعه را در این امر می‌داند که اصول اعتقادی که شیعه از ائمه روایت می‌کند با نظر معتزله سازگار نیست (طباطبایی، ۱۳۷۱، ص ۲۷۹).

ویژگی مهم کلام شیعه، عقلی و نقلی بودن آن است، زیرا کلام به‌معنای استدلال عقلی و منطقی درباره اصول اعتقادی اسلام، در شیعه، وضع خاص و ممتازی دارد. کلام شیعه ازسویی، از بطن حدیث شیعه برمی‌خیزد و ازسوی دیگر با فلسفه شیعه آمیخته است. برخلاف کلام اهل سنت و جماعت، جریانی علیه سنت و حدیث تلقی می‌شود، کلام شیعه نه تنها ضد سنت و حدیث نیست، بلکه در متن سنت و حدیث جای دارد.

سرّ مطلب، از نظر حدیث آن است که احادیث شیعه، بر خلاف احادیث اهل سنت، مشتمل بر سلسله احادیثی است که در آنها، مسائل عمیق ماوراء طبیعی یا اجتماعی منطقیاً تجزیه و تحلیل شده است.

در احادیث اهل تسنن، درباره این موضوعات، تجزیه و تحلیلی صورت نگرفته است. مثلاً اگر از قضا و قدر، اراده شامله حق، اسما و صفات باری، روح و انسان، عالم بعد از مرگ، حساب و کتاب، صراط و میزان و امامت و خلافت و امثال این مسائل سخن به میان آمده است، هیچ‌گونه بحثی در اطراف آنها انجام نشده، ولی در احادیث شیعه، همه این

مسائل مطرح و درباره آنها استدلال شده است. مقایسه‌ای میان ابواب حدیث صحاح سته با ابواب حدیث کافی کلینی، مطلب را روشن می‌کند.

بنابراین، در احادیث شیعه، تکلم به معنای تفکر عقلانی و تجزیه و تحلیل ذهنی است. به همین جهت، شیعه به دو گروه اهل الحدیث و اهل الکلام تقسیم نشد، آن‌چنان‌که اهل تسنن تقسیم شدند.

مورخان اهل تسنن معتقدند که عقل شیعی، از قدیم‌الایام عقلی فلسفی بوده است، یعنی طرز تفکر شیعی از قدیم، استدلالی و تعقلی بوده است. تعقل و تفکر شیعی، با تفکر حنبلی که منکر استفاده از استدلال در عقاید مذهبی بود، و با تفکر اشعری که اصالت را از عقل گرفته، آن را تابع ظواهر الفاظ می‌کرد، و نیز با تفکر معتزلی از جهت عقل‌گرایی آن مخالف است؛ زیرا تفکر معتزلی هرچند عقلی است ولی جدلی است نه برهانی، به همین جهت، فلاسفه اسلامی شیعه بوده‌اند. شیعه، روح فلسفه اسلامی را از پیشوایان خود به خصوص امام علی^۷ برگرفته، و حافظ حیات آن تا به امروز بوده است. فلاسفه شیعه، بدون آنکه فلسفه را به شکل کلام درآورند و از صورت حکمت برهانی به صورت حکمت جدلی خارج سازند، با الهام از وحی قرآنی و افاضات پیشوایان دینی، عقاید اصیل اسلامی را تحکیم کردند. از این رو، اگر ما بخواهیم متکلمین شیعه را برشماریم و مقصودمان همه کسانی باشند که درباره عقاید اسلامی شیعه، تفکر عقلی داشته‌اند، هم جماعتی از راویان حدیث و هم جماعتی از فلاسفه شیعه را باید جزو متکلمین بشماریم، حدیث شیعه و فلسفه شیعه، هر دو وظیفه علم کلام را بهتر از خود علم کلام انجام داده‌اند (مطهری، ۱۳۶۸، صص ۶۲-۶۷).

نهج البلاغه در تاریخ فلسفه شرق، سهم عظیمی دارد، صدرالمتألهین که اندیشه‌های حکمت الهی را دگرگون کرد، تحت تأثیر عمیق کلمات علی^۷ بود، روش او در مسائل توحید، براساس استدلال از ذات به ذات و از ذات بر صفات و افعال است (همان، ۱۳۶۰، ص ۷۶).

خواجه نصیرالدین تا حد زیادی کلام را، از سبک حکمت جدلی به سبک حکمت برهانی نزدیک کرد. ولی در دوره‌های بعد، کلام، تقریباً سبک جدلی خود را به کلی از دست داد، همه پیرو حکمت برهانی شدند و درحقیقت کلام، استقلال خود را مقابل فلسفه از دست داد. فلاسفه شیعی متأخر، مسائل لازم کلامی را از خواجه، در فلسفه مطرح نموده، سبک و متد فلسفی آنها را تجزیه و تحلیل کردند و از متکلمانی که با سبک قدیم، وارد و خارج

می‌شدند موفق‌تر بودند، مثلاً صدرالمآلهین یا حاجی سبزواری اگر چه در زمره متکلمان به‌شمار نیامده‌اند، از نظر اثر وجودی از هر متکلمی اثر وجودی بیش‌تر داشته‌اند.

حقیقت این است که اگر به متون اصلی اسلام یعنی قرآن، نهج‌البلاغه، روایات و ادعیه مأثور از اهل بیت مراجعه کنیم، این سبک را به زبان و منطق اصلی پیشوایان دینی نزدیک‌تر می‌بینیم (همان، ۱۳۶۸، ص ۶۹).

ترابط کلام و فلسفه

مباحث گذشته، بیش‌تر ناظر بر کلام نقلی بود، اما آنچه از قرن هفتم به بعد وجه غالب علم کلام شد، کلام عقلی بود.

علم کلام به علت طرح مباحث عقلی، دادوستد فراوانی با فلسفه داشته است (ر.ک: جبرئیلی، ۱۳۸۵، ص ۱۳۵)، میان آنها مرزهای مشترک زیادی وجود دارد تا آنجا که برخی، موضوع کلام را مانند فلسفه، هستی به‌طور مطلق (موجود بما هو موجود) و یا وجود خداوند (وجود واجب) و وجود ممکنات می‌دانند.

استاد مطهری نیز در آثار خویش به تقابل‌ها و آثار دو علم کلام و فلسفه که اولی پیدایش، و دیگری گسترش آن در عالم اسلام است واقف بوده و در خصوص آنها بحث می‌کند که در دو قالب، تفاوت‌های این دو علم و آثار کلام بر فلسفه اشاره می‌شود:

تفاوت‌های اساسی

اصول و مبادی عقلی که نقطه آغاز بحث‌های متکلمان است با اصول و مبادی عقلی که آغازگر بحث‌های فلاسفه است، متفاوت است. متکلمان، به‌خصوص معتزله، مهم‌ترین اصل متعارفی که به‌کار می‌برند حسن و قبح است، با این تفاوت که معتزله حسن و قبح را عقلی می‌دانند و اشاعره شرعی.

ولی فلاسفه اصل حسن و قبح را یک اصل اعتباری و بشری می‌دانند، از قبیل مقبولات و معقولات عملی که در منطق مطرح است و فقط در جدل قابل استفاده است نه در برهان. از این رو، فلاسفه، کلام را حکمت جدلی می‌خوانند نه حکمت برهانی.

متکلم، برخلاف فیلسوف، خود را متعهد به دفاع از حریم اسلام می‌داند، بحث فیلسوفانه بحثی آزاد است؛ یعنی هدف فیلسوف از قبل تعیین نشده که از چه عقیده‌ای دفاع

کند، ولی هدف متکلم قبلاً معین شده است (مطهری، ۱۳۶۸، صص ۱۷۸-۱۷۹).
فلسفه از نظر مبادی و مقدمات تنها به یقینیات استناد می‌کند و در آن مظنونات، مسلمات، مشهورات و مقبولات راه ندارد.

استاد مطهری ویژگی علم کلام را در این باره چنین ترسیم می‌کند: علم کلام از نظر مقدمات و مبادی‌ای که در استدلال‌ات خود به کار می‌برد مشتمل بر دو بخش عقلی و نقلی است: بخش عقلی، مسائلی است که مقدمات آن صرفاً از عقل گرفته شده است و اگر به نقل استناد شود به منزله ارشاد و تأیید حکم عقل است، مثل مسائل مربوط به توحید، نبوت و برخی از مسائل معاد. در این گونه مسائل، استناد به نقل، کافی نیست و بلکه از عقل باید استمداد شود.

بخش نقلی، مسائلی است که هرچند از اصول دین است و باید به آنها مؤمن و معتقد بود، ولی نظر به اینکه این مسائل فرع بر نبوت است، نه مقدم بر آن (همان، ۱۳۶۸، ص ۲۱؛ همان، ۱۳۶۲، ص ۵۱۷).

در پایان بحث، تفاوت‌های این دو علم به یکی از موارد اختلاف عالمان این دو علم اشاره می‌شود: متکلمان، اعاده معدوم را جایز دانسته زیرا منعاد را از باب اعاده معدوم می‌دانند. استاد مطهری می‌گوید آنها مرتکب دو اشتباه شدند، یکی اشتباه دینی و شرعی که حشر و قیامت را اعاده معدوم می‌دانند و دیگر اشتباه عقلی که اعاده معدوم را جایز می‌دانند. فلاسفه معتقدند اولاً اعاده معدوم محال است و معاد اعاده معدوم نیست بلکه انسان از یک زندگی به زندگی دیگر می‌رود (همان، صص ۱۷۶-۱۷۷).

آثار کلام بر فلسفه

فلسفه و کلام اسلامی در یکدیگر زیاد تأثیر کرده‌اند. یکی از آن آثار این است که کلام، برای فلسفه، مسائل جدیدی جبراً مطرح ساخت و فلسفه نیز موجب شده دایره کلام وسعت یابد به این معنا که ضرورت طرح بسیاری از مسائل فلسفی، در قلمرو کلام، لازم شناخته شد (همان، ۱۳۶۸، ص ۲۰).

اما در این میان از مطاوی و فحوای مباحث استاد برمی‌آید که تأثیر کلام بر فلسفه، به مراتب شگرف‌تر و چشمگیرتر بوده است.

یکی از جنبه‌هایی که موجب شد فلسفه اسلامی در مسائل الهیات، به معنای خاص،

سرزمین‌های جدیدی فتح کند و فاصله‌اش با فلسفه یونانی و اسکندرانی زیاد شود، مایه‌هایی است که از کلام اسلامی گرفت. متکلمان، این حق را به گردن فلاسفه دارند که افق‌های نویی گشوده و مسائل ویژه‌ای مطرح کنند.

متکلمان علاوه بر اینکه با طرح برخی مسائل، راه را برای فلاسفه باز کردند، از راه دیگر نیز خدمت به‌سزایی کردند، و آن اینکه چون در مقابل اندیشه یونانی تسلیم نبودند، به مقام معارضه برمی‌آمدند و به چهره فلسفه و فلاسفه ناخن می‌زدند، در رد فلسفه و فلاسفه کتاب می‌نوشتند و آنها را نقض و رد می‌کردند. باب تشکیک و تردید در اندیشه‌های فلسفی را آنها باز کردند. تصادم آرا و عقاید متکلمان با آرای فلاسفه، و تلاش‌های سخت فلاسفه برای خروج از بن‌بست‌ها، تحرک خاصی در الهیات فلسفه اسلامی به‌وجود آورد.

از این رو، بسیاری از مسائل که در قلمرو فلسفه بود در قلمرو علم کلام هم قرار گرفت. اگر کسی کتب کلام را مطالعه کند می‌بیند اکثر مسائل کلامی اسلامی همان‌هاست که فلاسفه در کتب خود طرح کرده‌اند (همان، ۱۳۷۲، صص ۱۹ و ۲۸).

متکلمان در فلسفه اسلامی بسیار تأثیرگذار بودند، اما نه به‌این‌نحو که بتوانند قسمتی از مدعاهای خود را به فلاسفه بقبولانند، بلکه به‌این‌نحو که فلاسفه را همیشه به مبارزه طلبیده، به گفته‌های آنها ناخن می‌زدند و تشکیک و انتقاد می‌کردند، و احیاناً بن‌بست‌هایی برای فلاسفه ایجاد می‌کردند، این تشکیک‌ها و انتقادهای فلاسفه را وادار به عکس‌العمل و ابتکار و جستجوی راه‌حل برای اشکالات متکلمان می‌کرد. عکس‌العمل فلسفه اسلامی نسبت به کلام، مسائل جدیدی را به میان آورد که در فلسفه‌های قدیم یونانی و اسکندرانی سابقه نداشت.

متکلمان نیز از نظر تشکیک در وحدت مفهومی وجود که از ارسطو رسیده است و از نظر تشکیک در وجود ذهنی سهم مهمی دارند. ایرادات و تشکیکات آنها سهم مهمی در منتهی شدن فلسفه اسلامی به اصالت وجود دارد.

متکلمان از همان ابتدا به مسئله حدوث عالم و تساوی معلولیت با حدوث زمانی توجه داشتند، فلاسفه کوشیدند که ثابت کنند اینچنین نیست، این خود، مسئله مهمی را در باب علت و معلول به وجود آورد و آن اینکه بینیم مناط احتیاج به علت چیست؟ حدوث است یا امکان؟ مقایسه کتب کلامی قرن سوم و چهارم مانند کتاب مقالات الاسلامیین اشعری با کتب کلامی قرن‌های هفتم، هشتم، نهم، دهم و یازدهم مانند کتاب‌های تجرید و مواقف و

مقاصد و شوارق این مطلب را روشن می‌کند. تأثیر کلام این است که با فلسفه جنگ و ستیز کرده، آن را از حال جمود درآورد و وادار به عکس‌العمل‌هایی کرد. تشکیکات فخرالدین رازی و غزالی که از روح کلامی، خاصیت جنگ، ستیز کلام و فلسفه سرچشمه می‌گیرد، به فلسفه اسلامی بسیار خدمت کرده است (همان، صص ۴۹-۵۳).

نتیجه

بحث فلسفه علم کلام در اندیشه استاد مطهری بیانگر آن است که جایگاه این علم در میان علوم اسلامی جایگاهی ویژه و فخامتی والا دارد. علم کلام ریشه در قرآن کریم دارد، از آن رو که همواره مردم را به تعقل و اندیشه‌ورزی در مبدأ و معاد فراخوانده است. از نگاه ایشان علم کلام، موضوع واحدی ندارد؛ بلکه موضوع آن، عقاید اسلامی و اصول دین است که غرض و هدف واحد وجه مشترک آنهاست. در تعریف علم کلام، سه وظیفه تبیین، استدلال و دفاع از شبهات دینی بر آن مترتب می‌شود، که در این میان، تبیین مفاهیم و آموزه‌های دینی، مهم‌ترین وجه اثباتی علم کلام است. استاد مطهری در آثار خود، بر روند تدریجی و تکاملی علم کلام تأکید دارد که با آغاز حیات اسلام پدید آمده و تا به امروز، افزون بر حفظ جنبه استقلال خود در کنار علوم دینی دیگر، در دانش‌هایی مانند کلام جدید و فلسفه دین خود را نشان داده است. از نظر استاد مطهری، فلسفه و کلام در سده‌های میانی تاریخ اسلام، خدمات متقابلی داشته‌اند؛ زیرا هم فلسفه موجب شد که ضرورت طرح بسیاری از مسائل فلسفی در قلمرو کلام لازم شناخته شود و هم کلام برای فلسفه مسائل جدیدی مطرح ساخت.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم
۲. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (۱۳۷۵). مقدمه. ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۳. اقبال لاهوری، محمد (بی تا). *احیای فکر دینی در اسلام*. ترجمه احمد آرام، تهران: مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای.
۴. خمینی، روح الله (۱۳۶۲). *طلب و اراده*. ترجمه و شرح سیداحمد فهری، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.
۵. ایجی، قاضی عضدالدین (۱۳۲۵ق). *شرح المواقف*. قم: منشورات الشریف الرضی.
۶. بحرانی، ابن میثم (۱۴۰۶ق). *قواعد المرام فی علم الکلام*. قم: مکتبه آیت الله مرعشی نجفی.
۷. تفتازانی، سعدالدین (۱۴۰۹ق). *شرح المقاصد*. تحقیق تعلیق و مقدمه عبدالرحمن عمیر، قم: منشورات الشریف الرضی.
۸. جبرئیلی، محمدصفر (۱۳۸۵). *فلسفه علم کلام*. قم: قبسات، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تابستان.
۹. جرجانی، میر سیدشریف (بی تا). *التعریفات*. بیروت: دار السرور.
۱۰. دانشگاه آکسفورد (بی تا). *فرهنگ آکسفورد*. تهران: شعله.
۱۱. ربانی گلپایگانی، علی (۱۳۷۸). *درآمدی بر علم کلام*. قم: دار الفکر.
۱۲. سبحانی، جعفر؛ و گروهی از نویسندگان (۱۳۸۷). *دانشنامه کلام اسلامی*. قم: مؤسسه امام صادق ۷.
۱۳. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم (۱۴۲۱ق). *الملل والنحل*. تحقیق امیر علی مهنا؛ و علی حسن فاعور، بیروت: دار المعرفة.
۱۴. صابری، حسین (۱۳۸۶). *تاریخ فرق اسلامی*. چ سوم، تهران: سمت.
۱۵. صدر، سیدحسن (بی تا). *تأسیس الشیعه لعلوم الاسلامی*. تهران: اعلمی.
۱۶. صدوق، محمد بن علی (۱۳۹۸ق). *التوحید*. قم: دفتر انتشارات اسلامی.

۱۷. طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۳۷۱). *المیزان*. چ پنجم، قم: اسماعیلیان.
۱۸. فارابی، ابی نصر محمد بن محمد، (۱۹۹۱م). *احصاء العلوم*. بیروت: مرکز الانماء القومي.
۱۹. فرامرزی قراملکی، احد (۱۳۸۳). *استاد مطهری و کلام جدید*. چ دوم، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۲۰. _____ (بی تا). *موضوع کل علم ما بیحث فیہ عن عوارضہ الذاتیۃ*. مقالات و بررسیها، دفتر ۳۴-۳۵.
۲۱. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۵). *الاصول من الکافی*. تهران: دار الکتب الاسلامیه.
۲۲. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۴ق). *بحارالانوار*. بیروت: مؤسسه الوفا.
۲۳. مطهری، مرتضی (۱۳۶۰). *سیری در نهج البلاغه*. چ دوم، تهران: صدرا.
۲۴. _____ (۱۳۶۱). *حوزه‌های علمیه اسلام و نیازهای جهان امروز*. تهران: حزب جمهوری اسلامی.
۲۵. _____ (۱۳۶۲). *خدمات متقابل اسلام و ایران*. چ دوازدهم، تهران: صدرا.
۲۶. _____ (۱۳۶۸الف). *آشنایی با علوم اسلامی*. چ ششم، تهران: صدرا.
۲۷. _____ (۱۳۶۸ب). *پیرامون جمهوری اسلامی*. تهران: صدرا.
۲۸. _____ (۱۳۷۰الف). *بیست گفتار*. چ هفتم، تهران: صدرا.
۲۹. _____ (۱۳۷۰ب). *مقالات فلسفی*. چ سوم، تهران: صدرا.
۳۰. _____ (۱۳۷۲). *عدل الهی*. چ هفتم، تهران: صدرا.
۳۱. لاهیجی، ملاعبدالرزاق (۱۴۲۵ق). *شوارق الالهام فی شرح تجرید الکلام*. تقدیم و اشرف جعفر سبحانی، تحقیق اکبر اسد علیزاده، قم: مؤسسه امام صادق ۷.
۳۲. _____ (۱۳۸۳). *گوهر مراد*. مقدمه زین العابدین قربانی، تهران: سایه.